

هنر علم اقتصاد در بوتۀ فراموشی*

دیوید کلاندر^۱مترجم: محمد مالجو^{**}

۲۱

مقدمه

اقتصاددانان معمولاً علم اقتصاد را به دو مقولۀ متمایز تقسیم می‌کنند، دو مقولۀ علم اقتصاد پوزیتیو و علم اقتصاد نرماتیو، اما هیچ روشن نیست جای علم اقتصاد کاربردی در این مقوله‌ها کجاست. در این مقاله می‌خواهم نشان دهم علم اقتصاد کاربردی نه به علم اقتصاد پوزیتیو و نه به علم اقتصاد نرماتیو بلکه به مقولۀ ای سوم به نام «هنر علم اقتصاد» تعلق دارد. امروزه اکثر اقتصاددانان برای جلوگیری از پژوهش‌های کاربردی خویش که در اصل به مقولۀ هنر علم اقتصاد تعلق دارد از نوعی روش‌شناسی بهره می‌جویند که فقط برای علم اقتصاد پوزیتیو مناسب است.

این تمایزگذاری سه‌بخشی مال من نیست بلکه به کتابی کلاسیک برمی‌گردد تحت عنوان گستره و روش اقتصاد سیاسی (منتشرشده به سال ۱۸۹۱)، نوشته پدر جان مینارد کینز، یعنی

*این اثر ترجمه‌ای است از:

Colander, David (2001), "*The Lost Art of Economics*," in David Colander, *The Lost Art of Economics: Essays on Economics and Economics Profession* (Cheltenham and Northampton: Edward Elgar, pp. 19-26.

**دکترای اقتصاد و مدرس دانشگاه



جان نویل کینز. طنز قضیه در این جاست که هنر علم اقتصاد دقیقاً زمانی به بوته فراموشی سپرده شد که درست و حسابی در میدان دید اقتصاددانان قرار گرفته بود. منظورم این است که دست‌کم در ایالات متحد آمریکا دفاع از تمایز میان علم اقتصاد پوزیتیو و نرماتیو به مقاله سال ۱۹۵۳ میلتون فریدمن تحت عنوان «روش‌شناسی علم اقتصاد پوزیتیو» بازمی‌گردد که در آن فریدمن برای تمایز میان علم اقتصاد پوزیتیو و نرماتیو از جان نویل کینز نقل قول می‌کند. اما راستش فریدمن بحث کینز درباره تمایزگذاری سه‌بخشی را نقل می‌کند. به نوشته فریدمن:

جان نویل کینز در کتاب تحسین برانگیزش، گستره و روش اقتصاد سیاسی، میان سه حوزه فرق می‌گذارد: «علم پوزیتیو... مجموعه‌ای از دانش نظام‌یافته درباره چه هست‌ها؛ علم نرماتیو یا نظام‌دهنده... مجموعه‌ای از دانش نظام‌یافته که از ملاک‌هایی برای چه باید باشد بحث می‌کند؛ هنر... مجموعه‌ای از قواعد برای نیل به هدفی مفروض». می‌گوید: «خلط میان این سه حوزه متداول است و سرچشمه بسیاری از خطاهای زبان‌بار بوده است.» کینز بر اهمیت «بازشناسایی علم پوزیتیو متمایز اقتصاد سیاسی» اصرار می‌ورزد. (فریدمن، ۱۹۵۳)

در مقاله فریدمن (و در اکثر نوشته‌های روش‌شناسی اقتصادی که بعد از کار فریدمن منتشر شده است) روش‌شناسی مناسب برای علم اقتصاد پوزیتیو به بحث گذاشته می‌شود. اما وقتی تمایزگذاری سه‌گانه کینز به کار گرفته شود، اکثر پژوهش‌های اقتصاددانان در قلمرو علم اقتصاد پوزیتیو جای نمی‌گیرد. اگر تمایزگذاری سه‌بخشی کینز را بپذیریم، بحث‌های فریدمن و عمده مباحث روش‌شناسانه بعدی برای بخش مهمی از تحقیقات اقتصاددانان موضوعیت ندارند. تمایزگذاری سه‌گانه کینز را فریدمن ابتدا در معرض نگاه‌ها قرار داد اما بعد ناگهان به بوته فراموشی سپرد. کینز در کتاب خویش استدلال می‌کند که قصور اقتصاددانان در بازشناسی هنر علم اقتصاد در حکم شاخه‌ای مجزا از علم اقتصاد پوزیتیو و نرماتیو به معضلات جدی منجر می‌شود. امروز، پس از صد سال، جان نویل کینز غیب‌گو از کار درآمده است.

علم، هنر، و علم اقتصاد کاربردی

کینز از هنر علم اقتصاد ذیل سرفصل «علم اقتصاد کاربردی» بحث کرد (کینز، ۱۸۹۱:۵۵). بر طبق نظر کینز، علم اقتصاد پوزیتیو پژوهش درباره «چه هست‌ها» و طرز کار نظام اقتصادی است، باری، علم ناب است نه اقتصاد کاربردی. علم اقتصاد نرماتیو پژوهش درباره «بایدها» است، اقتصاد نرماتیو هم اقتصاد کاربردی نیست. هنر علم اقتصاد است که اقتصاد کاربردی

است. هنر علم اقتصاد میان درس‌های برگرفته از علم اقتصاد پوزیتیو و هدف‌های هنجاری برآمده از علم اقتصاد نرماتیو رابطه برقرار می‌سازد. روش‌شناسی‌ای که کینز برای هنر علم اقتصاد مناسب تشخیص می‌دهد یکسره متفاوت است با روش‌شناسی‌ای که برای علم اقتصاد پوزیتیو یا علم اقتصاد نرماتیو مناسب می‌داند. می‌نویسد:

نمی‌توان صرفاً با اتکا بر ملاحظات اقتصادی برای مسائل عملی به راه‌حل تمام‌عیار دست یافت... از باب نمونه، وقتی می‌رسیم به مسئله مالیات‌ستانی یا مناسبات دولت در زمینه تجارت و صنعت یا بحث کلی برنامه‌های کمونیستی و سوسیالیستی، اصلاً و ابداً این‌طور نیست که فقط ملاحظات اقتصادی میدان‌داری کنند. [علاوه بر ملاحظات اقتصادی،] ملاحظات اخلاقی و اجتماعی و سیاسی نیز باید به حساب آیند، ملاحظاتی که صدالبته فراتر از قلمرو اقتصاد سیاسی که علم محسوب می‌شود قرار دارند... (کینز، ۱۸۹۱:۳۴).

بنابراین، نتیجه می‌گیریم... که هنر روش‌نگر اقتصاد سیاسی، که می‌کوشد قواعدی مطلق برای تنظیم رفتار انسان وضع کند، حد و مرزی مبهم و ماهیتی عمدتاً غیراقتصادی دارد... (کینز، ۱۸۹۱:۸۳).

نکته مهمی که باید در مرکز توجه قرار داد این است که اگر پرسش «چه باید باشد» با پرسش «چه هست» در یکدیگر ادغام شوند، نه فقط در خود بحث‌های اقتصادی بلکه در بحث روش اقتصادی نیز سردرگمی پیش می‌آید. بسته به این که دیدگاه اخلاقی و عملی داشته باشیم یا دیدگاه ناب علمی، ارزش نسبی‌ای که برای هر یک از روش‌های گوناگون پژوهش قائل می‌شویم متفاوت است. از این رو، اتفاق نظر وجود دارد که روش انتزاعی در بررسی مسائل عملی به میزان کمتری به درد می‌خورد و فایده به مراتب کمتری برای ما دارد تا در بررسی مسائل تئوریک. به عبارت دیگر ما باید برای مطالعه مسائل عملی تا حد زیادی به تاریخ و تعمیم استقرایی تکیه کنیم. وانگهی، گرچه هم یکنواختی‌های اقتصادی و هم دستورالعمل‌های اقتصادی در بسیاری موارد به اوضاع خاص هر جامعه بستگی دارند، نسبی بودن دستورالعمل‌های اقتصادی را در قیاس با نسبی بودن یکنواختی‌های اقتصادی با ما و اگر کمتری می‌توان تصدیق کرد، سر جیمز استوارت می‌نویسد: «اقتصاد سیاسی در هر کشور ضرورتاً باید با کشورهای دیگر متفاوت باشد.» منظور استوارت از اقتصاد سیاسی همان هنر اقتصاد سیاسی است. این ادعا تا جایی که به مسائل عملی برمی‌گردد کاملاً درست است. در زمینه مسائل عملی تقریباً همیشه هر دو طرف دعوا حرف برای گفتن دارند چندان که فقط با درانداختن دعوا میان استدلال‌های متضاد می‌توان تصمیم‌گیری عملی کرد. اما قوت نسبی این استدلال‌ها مطمئناً از یک موقعیت به موقعیتی دیگر فرق می‌کند. ما این‌جا نسبی بودن قضیه‌های اقتصادی را انکار

نمی‌کنیم بلکه فقط به قطع و یقین می‌گوییم دستورالعمل‌های اقتصادی از درجه نسبی بودن بیشتری برخوردارند. اگر میان قضیه‌ها و دستورالعمل‌ها به دقت تمایز گذاشته نشود، درباره درجه نسبی بودن قضیه‌های اقتصادی احتمالاً اغراق خواهد شد. (کینز، ۶۵-۶۳:۱۸۹۱)

به قراری که از این نقل قول‌ها برمی‌آید، کینز اقتصاد کاربردی را در حکم هنر علم اقتصاد می‌دانست و معتقد بود روش‌شناسی مناسب برای هنر علم اقتصاد با روش‌شناسی مناسب برای علم اقتصاد پوزیتیو فرق می‌کند. اهل حرفه از تقسیم‌بندی کینز تبعیت نکرده‌اند. از این رو همان‌طور که کینز وقوعش را هشدار داده بود، در تمایزگذاری میان دستورالعمل‌ها و قضیه‌های اقتصادی غالباً مبالغه شده و نتایجی از نظریه اقتصادی استنتاج شده است که صحت ندارد. نتایجی که باعث می‌شود دیگران در درجه نسبی بودن نظریه‌های علم اقتصاد مبالغه کنند. به رسمیت شناختن هنر علم اقتصاد بر قواعد روش‌شناسانه علم اقتصاد تأثیر چشمگیری خواهد گذاشت.

هنر علم اقتصاد و علم اقتصاد پوزیتیو

علم اقتصاد پوزیتیو از فقدان نوعی هنر علم اقتصاد آسیب می‌بیند زیرا، اگر قلمرو مجزایی برای هنر علم اقتصاد تعیین نشود، پژوهش‌ها در قلمرو علم اقتصاد پوزیتیو تحت فشار قرار می‌گیرند تا در زمینه سیاست‌گذاری نیز موضوعیت داشته باشند حال آن‌که فقط به پرسش‌های علمی مبتکرانه محدودند.

علم اقتصاد پوزیتیو عبارت است از تفکر انتزاعی درباره مسائل انتزاعی که چه بسا روزی موضوعیت پیدا کنند، اما این که چه وقت این مسائل موضوعیت می‌یابند مقوله‌ای است فرعی و بی‌ارتباط با پژوهشگری که در عرصه علم پوزیتیو تحقیق می‌کند. از باب نمونه، تصور کنید فیزیک نظری به ارائه خط‌مشی و توصیه سیاستی واداشته می‌شد، در این صورت آزمایش‌های ذهنی آینشتاین دیگر اتلاف وقت به نظر می‌آمد.

هیچ ناظری انکار نخواهد کرد که امروزه اکثر تحقیقات اقتصادی تفکری انتزاعی است درباره مسائل انتزاعی. اما انتزاع ضرورتاً مبتکرانه نیست. بخش عمده تفکر انتزاعی امروزی کاربرد پیش‌پافتاده تکنیک‌هایی است برای حل مسائلی که به دقت تعریف شده‌اند. چنین تحقیقاتی به ندرت به پیشرفت‌های چشمگیر در علم می‌انجامند. اگر علم اقتصاد پوزیتیو از داشتن موضوعیت سیاستی معاف می‌شد، قوه ابتکار رو به فرونی می‌گذاشت.

هنر علم اقتصاد و اقتصاد کاربردی کنونی

تلقی متداول درباره اقتصاد کاربردی از فقدان نوعی هنر علم اقتصاد دچار آسیب می شود زیرا خود را به استفاده از روش شناسی ای مکلف می داند که از علم اقتصاد پوزیتیو وارد شده است. بر این اساس، امروزه اکثر پژوهش های کاربردی در علم اقتصاد ابتدابه ساکن از روشی صوری برای استدلال و تفسیر بهره می گیرند که به نتایجی دقیق می انجامد.^۳ سپس نتایج صورت گرایانه با جنبه های سیاسی و جامعه شناختی جرح و تعدیل می شوند (یا، دست کم، در پایان تحقیق گفته می شود که این نتایج را باید از این رهگذر جرح و تعدیل کرد). این جنبه ها ضمیمه هایی است که پس از اتمام تحلیل صوری در نتایج تحقیق لحاظ می شود.

چنین ترتیبی در فرایند اجرای پژوهش ها روابط متقابل میان جنبه های گوناگون را به دست فراموشی می سپارد و به پژوهش های فراوانی منجر می شود که بی خودی دقیق هستند. این استدلال به قانون ارقام معنی دار شبیه است: دقت نتایج هر تحلیل فقط به اندازه کم دقت ترین بخش آن تحلیل است. از آن جا که جنبه های جامعه شناختی و سیاسی به شدت غیردقیق هستند، افزودن بر دقت نظریه اقتصادی کاربردی به دقت نتیجه نهایی پژوهش چیزی نمی افزاید.

از باب نمونه، اقتصاددانان تعرفه بهینه و مالیات بهینه را بررسی کرده و به نتایج فوق العاده دقیقی رسیده اند (که معمولاً در معادلاتی بلندبالا تصریح می شود). این اقتصاددانان در این قول با یکدیگر هم داستانند که قبل از این که بتوان تحلیل را برای جهان واقعی به کار بست باید جنبه های غیردقیق تاریخی و نهادی و سیاسی و اجتماعی و توزیعی را نیز بر تحلیل افزود. اما اگر توصیه سیاستی نهایی از این جنبه ها هیچ دقیق تر نباشد، دقت تحلیل اقتصادی اصلاً فایده ای نخواهد داشت. در حقیقت، دقت تحلیل اقتصادی چه بسا مضر هم باشد زیرا احتمالاً برخی روابط متقابل میان این جنبه ها در فرایند پژوهش به دست فراموشی سپرده می شود.

این نوع پژوهش کاربردی مورد نظر من را اکثر اقتصاددانان تلویحاً سوبرکتیو و نرماتیو محسوب می کنند و تحلیل اقتصادی پوزیتیو را با تحلیل ابژکتیو یکی می گیرند. این البته غلط است. همه تحلیل های اقتصادی باید حتی الامکان ابژکتیو باشند، صرف نظر از این که در قلمرو اقتصاد پوزیتیو باشند یا اقتصاد نرماتیو یا هنر علم اقتصاد. تحلیل اقتصادی کاربردی رضایت بخش به افراد نشان می دهد که چگونه به کارآمدترین وجه ممکن به هدف های مورد نظرشان نایل شوند. لازم نیست درباره این هدف ها ارزش داوری شود. تحلیل اقتصادی باید ابژکتیو باقی بماند. حتی علم اقتصاد نرماتیو نیز باید ابژکتیو باشد و هم هدف های جامعه را به بحث بگذارد و هم دلایلی را که نشان می دهند چرا باید این هدف ها را دنبال کرد. شاید

حفظ بی طرفی در هنر علم اقتصاد دشوارتر باشد اما فقط دال بر این است که محقق باید جدی تر کار کند.

هنر علم اقتصاد و اقتصاد تجربی

استفاده از روش‌شناسی هنر علم اقتصاد در پژوهش‌های تجربی نیز دگرگونی‌های چشمگیری به بار می‌آورد. امروزه اکثر پژوهش‌های تجربی‌ای که به دست اقتصاددانان دانشگاهی انجام می‌گیرد به شدت صوری و تکنیکی و اقتصادسنجی‌وار است. دانش پژوهش‌گران از نهادهای مورد مطالعه‌شان غالباً به پرینت‌های رایانه‌ای مجموعه انبوهی از داده‌های آماری محدود می‌شود. آزمون‌های تجربی نیز صوری است و انتظار می‌رود نتایج‌شان در فاصله اطمینان ۹۵ یا ۹۹ درصدی قرار گیرد. این رویه شاید برای پژوهش‌های تجربی در علم اقتصاد پوزیتیو مناسب باشد اما برای تحقیقات تجربی در هنر علم اقتصاد مناسب نیست.

آزمون‌های دقیق در هنر علم اقتصاد ناممکن است، آن‌هم به دلیل روابط متقابل میان جنبه‌های جامعه‌شناختی و سیاسی مسئله در دست مطالعه. آن‌چه ضرورت دارد قوه تمیزی است که مبتنی بر اطلاعات نهادی و تاریخی باشد. این حرف بدین معناست که فقط دامنه وسیعی از مشاهدات و مطالعات تجربی در هنر علم اقتصاد به کار می‌آید. بیشتر وقت‌ها آمار و ارقام ساده و جداول و نمودارها و نمونه‌پژوهی‌ها شیوه‌هایی مناسب برای تحقیق کاربردی در هنر علم اقتصاد هستند.

هدف از پژوهش تجربی در هنر علم اقتصاد نه آزمون نظریه‌ها بلکه به‌کار بستن نظریه‌ها برای مسائل جهان واقعی است. روش‌شناسی مناسب برای چنین کاربردهایی در گرو مشاهدات جامعه‌شناختی و سیاسی است و توقف در محدوده‌های دقت مقرر شده قانون ارقام معنی‌دار در مجموع درست نیست.

پژوهش تجربی در علم اقتصاد پوزیتیو را باید برای این آزمون طراحی کرد که آیا می‌توان نظریه را موقتاً پذیرفت یا خیر. چنین آزمون‌های تجربی‌ای در کاربرد نظریه برای مسائل جهان واقعی کم‌مناسبت یا بی‌مناسبت است. پژوهش تجربی در هنر علم اقتصاد را باید به گونه‌ای طراحی کرد که نظریه را با احتساب واقعیت‌های هر موقعیت خاص به کار بست. این دو نوع پژوهش تجربی از بنیاد با هم تفاوت دارند. رویه‌های پژوهشی کنونی میان این دو فرق نمی‌گذارد.



هنر علم اقتصاد و علم اقتصاد نرمانیو

معرفی دوباره هنر علم اقتصاد اقتصاد نرمانیو را از پرداختن به سیاست اقتصادی معاف می‌کند و امکان بررسی ژرف‌تر این پرسش را فراهم می‌آورد که کدام هدف‌ها برای سیاست اقتصادی مناسب است. هنر علم اقتصاد مجموعه‌ای از هدف‌های مقرر شده در اقتصاد نرمانیو را می‌پذیرد و، با عنایت به بینش‌های برآمده از اقتصاد پوزیتیو، درباره چگونگی نیل به آن هدف‌ها در جهان واقعی بحث می‌کند.

سامان‌دهی مجدد آموزش اقتصادی

اگر رک و بی‌پرده به این مطلب اذعان شود که اکثر پژوهش‌های اقتصاددانان در طبقه هنر علم اقتصاد جا می‌گیرد، رویه آموزش علم اقتصاد هم در مقطع کارشناسی تغییر می‌یابد و هم در مقطع تحصیلات تکمیلی. روش‌شناسی مناسب برای هنر علم اقتصاد به مراتب وسیع‌تر و جامع‌تر و غیرتکنیکی‌تر است از رویکرد روش‌شناسانه علم اقتصاد پوزیتیو که شالوده شیوه‌های آموزشی کنونی را شکل می‌دهد. هنر علم اقتصاد هم در گرو شناخت نهادها و پدیده‌های اجتماعی و سیاسی و تاریخی است و هم، در بحث از امور اقتصادی جهان واقعی نیازمند قابلیت استفاده از داده‌های موجود به شیوه‌ای مناسب، این جنبه‌های دانش اقتصادی از برنامه آموزشی علم اقتصاد در مقطع تحصیلات تکمیلی زوده شده است. فقط سه درصد از دانشجویان تحصیلات تکمیلی در دانشگاه‌های درجه یک قید کردند که برخورداری از دانش همه‌جانبه درباره نظام اقتصادی برای موفقیت اقتصاددان خیلی مهم است، حال آن‌که ۶۸ درصد گفتند چنین دانشی بی‌اهمیت است (کلیمر و کلاندر^۴، ۱۹۹۰). اگر اقتصاددانان بپذیرند که عرف روش‌شناختی مناسب همان عرف هنر علم اقتصاد است، آموزش اقتصادی در مقطع تحصیلات تکمیلی به طرز چشمگیری دگرگون خواهد شد. در این صورت، اکثر دانشجویان برای تفسیر و استفاده و کاربرد نظریه تعلیم داده خواهند شد نه برای گسترش نظریه.

ابهام درباره تمایز میان علم اقتصاد پوزیتیو و نرمانیو در همان اوایل دوران تحصیل دانشجویان بروز می‌کند. درسنامه‌های مقدماتی معمولاً علم اقتصاد را به دو قسمت پوزیتیو و نرمانیو تقسیم می‌کنند و بعد هم نتیجه می‌گیرند هر موضوعی که متضمن ارزش‌دآوری است به مقوله اقتصاد نرمانیو تعلق دارد.^۵ از آن‌جاکه هر گونه اظهارنظری در این زمینه که از چه نوع سیاست اقتصادی باید پیروی کرد ضرورتاً مستلزم سروکار داشتن با هدفی نرمانیو است، این تعریف‌ها همه نوع ملاحظات مربوط به سیاست اقتصادی را خارج از قلمرو علم اقتصاد

پوزیتیو جای می دهند. این کتاب‌ها پس از آن که علم اقتصاد را بدین ترتیب طبقه‌بندی کردند به بحث دربارهٔ امور سیاست اقتصادی می‌پردازند و با تمرکز بر کارایی اقتصادی چنین وانمود می‌کنند که بحث کارایی به علم اقتصاد پوزیتیو تعلق دارد. با این همه، نیل به کارایی اقتصادی یک جور هدف فی‌نفسه و مناقشه‌ناپذیر نیست بلکه هدفی نرماتیو است که غالباً با سایر هدف‌های نرماتیو احتمالی جامعه در تضاد قرار دارد.

تمایز میان علم اقتصاد پوزیتیو و نرماتیو فقط به شرطی رسا خواهد شد که مدرسان علم اقتصاد به معرفی این مقولهٔ سوم، یعنی هنر علم اقتصاد، مبادرت ورزند. تفکیک هنر علم اقتصاد [از علم اقتصاد پوزیتیو و نرماتیو] نشان می‌دهد که عینیت و بی‌طرفی نه با احتراز از ارزش‌داوری بلکه با ارائهٔ پاسخی روشن به این پرسش حاصل می‌شود که توصیهٔ سیاستی بر چه ارزش‌داوری‌هایی تکیه کرده است.

هنر علم اقتصاد و مجادله‌ها بر سر سیاست اقتصادی

اقتصاددانانی که با تمایز پوزیتیو/نرماتیو بار آمده‌اند هم‌صدا با درسنامهٔ ساموئلسن و نوردهاوس استدلال می‌کنند که «اختلاف‌نظرهای عمده میان اقتصاددانان در عرصه‌های نرماتیو قرار گرفته است.» اما، اگر بناست اقتصاددانان بی‌طرف و ابژکتیو باشند یا نباید دیدگاه‌های نرماتیو خویش را به تحلیل‌های شان راه دهند یا باید آن دیدگاه‌ها را تصریح کنند و توضیح دهند چرا باید آن دیدگاه‌های نرماتیو را در دستور کار قرار داد. در هر حالت، دشوار بتوان عرصه‌های نرماتیو را به چشم سرچشمهٔ اختلاف‌نظرها نگریست. معتقدم خیلی یا حتی اکثر مشاجره‌ها بر سر سیاست اقتصادی نه مشاجره دربارهٔ امور نرماتیو بلکه مشاجره دربارهٔ بهترین راه نیل به هدف نرماتیو مورد توافق است.

فریدمن دربارهٔ دلایل اختلاف‌نظر اقتصاددانان در زمینهٔ توصیه‌های سیاستی با وضوح

بیشتری نوشته است. او می‌نویسد:

با این همه، به خودم اجازهٔ این اظهارنظر را می‌دهم که در جهان غرب، خاصه در ایالات متحد، اختلاف‌نظرها بر سر سیاست اقتصادی میان شهروندان بی‌طرف عمدتاً از پیش‌بینی‌های متفاوت دربارهٔ پیامدهای اقتصادی فلان یا بهمان اقدام نشأت می‌گیرد نه از اختلاف‌نظرهای اساسی در زمینهٔ ارزش‌های بنیادی، یعنی از اختلاف‌نظرهایی که اصولاً با پیشرفت علم اقتصاد پوزیتیو برطرف‌شدنی است و نه از اختلاف‌نظرهایی که سرانجام فقط با جنگ قابل حل است.

مشکل این اظهارنظر در همان جملهٔ معترضه‌اش است: «اختلاف‌نظرهایی که اصولاً با

پیشرفت علم اقتصاد پوزیتیو برطرف شدنی است.» این عبارت فرض می‌کند که نتایج سیاستی مستقیماً از علم اقتصاد پوزیتیو منتج می‌شود. اما، به قراری که کینز نشان داده است، هنر علم اقتصاد به ویژگی‌های هر موقعیت خاص بستگی دارد و همان قدر به آرای سیاسی و اجتماعی و نهادی و تاریخی غیراقتصادی وابسته است که به علم اقتصاد.^۶ بنابراین، پیشرفت‌های علم اقتصاد پوزیتیو معمولاً به رفع اختلاف نظر میان اقتصاددانان درباره سیاست‌های اقتصادی کمک نخواهد کرد زیرا این اختلاف نظرها عمدتاً از داوری‌های متفاوت در زمینه جنبه‌های سیاسی و اجتماعی توصیه سیاستی برمی‌خیزد نه از اختلاف نظر در نظریه زیربنایی.

نتیجه‌گیری

تصدیق این امر که آن چه اکثر اقتصاددانان انجام می‌دهند به مقوله هنر علم اقتصاد تعلق دارد و جدی‌گرفتن روش‌شناسی مناسب برای این مقوله از بنیاد حرفه علم اقتصاد را دگرگون خواهد کرد. اما من که فردی واقع‌بین هستم اعتراف می‌کنم که کمتر اقتصاددانان عمل‌گرایی هستند که گوش‌شان بدهکار این یا آن نوع بحث روش‌شناسانه باشد. سر اقتصاددانان به کار خودشان گرم است.

با این همه، مورخان اندیشه به روش‌شناسی خیلی اهمیت می‌دهند و این مقاله نیز نقدی بر بسیاری از نوشته‌های روش‌شناسی اقتصاد است. این نوشته‌ها همواره روش‌شناسی علم اقتصاد پوزیتیو را بهبود بخشیده‌اند اما این بهبود به درد اکثر اقتصاددانان نمی‌خورد زیرا اکثر اقتصاددانان با علم اقتصاد پوزیتیو کاری ندارند. آنان به اقتصاد کاربردی مشغول هستند و مقوله مربوط به اقتصاد کاربردی نیز عبارت است از هنر علم اقتصاد. کینز دیدگاه‌های روشنی در این زمینه داشت که روش‌شناسی مناسب برای هنر علم اقتصاد چیست. من با او هم‌داستان هستم. خیلی‌ها در حرفه علم اقتصاد چه‌بسا با من و کینز موافق نباشند اما این دقیقاً همان جاست که باید کانون مباحثه روش‌شناسانه قرار گیرد. اهل نظر در علم اقتصاد برای راه انداختن بحثی جدی درباره روش‌شناسی مناسب هنر علم اقتصاد خیلی تأخیر کرده‌اند.

پی‌نوشت‌ها:

- ۱- مایلم از روگر بک‌هاوس، مارک بلاگ، لاری بولاند، دانیل هاموند، توماس مایر، کوردلیا ریمرس، کارل شاپیرو، جوزف استیگلیتز، و تیموتی تابلور برای نکات سودمندی که دربارهٔ پیش‌نویس‌های مقاله حاضر با من در میان گذاشتند سپاس‌گزاری کنم.
- ۲- دلیلی محتمل برای این که چرا تمایزگذاری سه‌گانه کینز در مرکز مقاله فریدمن نبود این است که ارجاع به جان نویل کینز در به اصطلاح دقیقه نود به مقاله اضافه شده بود. بنا بر گفته دانیل هاموند، پیش‌نویس‌های اولیه مقاله فریدمن اصلاً به تمایزگذاری پوزیتیو/نرماتیو هیچ اشاره‌ای نداشت، چه رسد به تمایزگذاری سه‌گانه کینز. در واقع، اصطلاح «علم اقتصاد پوزیتیو» تا پیش‌نویس نهایی هنوز در عنوان مقاله گذاشته نشده بود. بنگرید به: (Hammond, ۱۹۹۱).
- ۳- اکثریت دانشجویانی که در حال اتمام دورهٔ دکتری هستند خود را در زمرهٔ «نظریه‌پردازان کاربردی» می‌دانند. نظریهٔ کاربردی دقیقاً همان هنر علم اقتصاد است و، بنا بر نظر کینز، عمدتاً سرشتی غیراقتصادی دارد. باوجود این، رساله‌های دکتری غالباً باید از روش‌شناسی پوزیتیویستی تبعیت کنند.
- ۴- Klammer and Colander
- ۵- از باب نمونه، بنگرید به: (McConnell and Brue, ۱۹۹۹): (Samuelson and Nordhaus, ۱۹۸۹)
- ۶- لاری بولاند نیز نکتهٔ مشابهی را دربارهٔ همین مشکل روش‌شناسی فریدمن اظهار می‌کند. بنگرید به: (Boland, ۱۹۹۱).

منابع:

- Adams, W., and James W. Brock, and Norman P. Obst (1991), "Pareto Optimality and Antitrust Policy: The Old Chicago and the New Learning," *Southern Economic Journal*, Vol. 58, No. 1 (July).
- Blaug, M. (1980), *The Methodology of Economics* (Cambridge: Cambridge University Press).
- Boland, L. (1991), "Positivism in Economics and Accounting," unpublished manuscript, Simon Fraser University (April).
- Colander, D. (1991), "The Best as the Enemy of the Good," in David Colander, *Why Aren't Economists as Important as Garbage? Essays on the State of Economics* (Armonk: M. E. Sharpe).
- Friedman, M. (1953), "Methodology of Positive Economics," in *Essays in Positive Economics* (Chicago: University of Chicago).
- Hammond, D. J. (1991), "Early Drafts of Friedman's Methodological Essay," manuscript, Wake Forest University, Winston-Salem, NC (March).
- Keynes, J. N., *The Scope and Method of Political Economy* (New York: Kelley and Millman, 4th edition 1955, first published 1891)
- Klammer, A. and David Colander (1990), *The Making of an Economist* (Boulder Co: Westview Press).
- McConnell, C. R. and S. L. Brue (1999), *Economics: Principles, Problems, and Policies* (New York: McGraw-Hill Publishing Co.).
- Samuelson, P. and William D. Nordhaus (1989), *Economics*, 13th ed., (New York: McGraw-Hill Book Company).